روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن گویا: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: موسسه مطبوعاتی نشرگستر امروز نوین تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

سه‌شنبه ۷ مهر ۱۴۰۵ • ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ • ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۶ • سال بیست‌وسوم • شماره ۵۴۸۷ • ۸ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۵ • اذان مغرب ۱۸:۰۹ • اذان صبح فردا ۴:۳۵ • طلوع آفتاب ۵:۵۸

تحریم اقتصادی سال‌هاست ابزار فشار آمریکا علیه ایران است و حالا محاصره تنگه هرمز سبب شده بخش قابل توجهی از تجارت خارجی ایران به سمت مسیرهای زمینی هدایت شود. در شرایطی که حدود ۲۹۰۰ کامیون در پارکینگ‌های پس‌کرانه متوقف هستند و حدود ۲۴۰۰ دستگاه دیگر نیز در عمق کشور در انتظار فراخوان ورود به محدوده مرزی قرار دارند، این وضعیت نشان‌دهنده بخشی از مشکلات موجود در فرآیند عبور و خروج ناوگان از مرز دوغارون و چالش‌های زیرساختی و اجرایی این گذرگاه است. عکس: محسن اسماعیل‌زاده، ایسنا

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

دغدغه‌خوانی

قفل آسمان؛ ایران و تجربه تاریخی محاصره

علی مرسلی

هر روز خبر تازه‌ای از محدودشدن پروازهای ایران به کشورهای دور و نزدیک می‌رسد. گویی آنها عزم را جزم کرده‌اند تا این‌بار تمام رشته‌های ارتباطی ما با بیرون را قطع کنند. این نخستین‌بار نیست که کشوری در پی بستن راه‌های ایران بر ایران بوده است. عثمانی‌ها در دوره صفوی و انگلیسی‌ها در دوره مصدق نیز چنین کوشیدند و هر بار لطمه‌ای جدی به اقتصاد کشور ما وارد شد؛ البته ایران بارها نیز گرفتار جبرهای تاریخی شده که اجبارا از گردونه راه‌های جهان کنارش گذاشته شده: از افول جاده ابریشم با ورود به عصر اکتشافات دریایی، تا افت تجارت خود ابریشم که در دوره صفوی کالای راهبردی ایران بود (تقریبا به‌اندازه نفت امروز).

موقعیت جغرافیایی ایران از دیرباز، آن را در دل شبکه‌ای از راه‌های تجاری قرار داده بود که چین و آسیای مرکزی را به خاورمیانه، مدیترانه و هند پیوند می‌داد؛ همان شبکه‌ای که امروز آن را جاده ابریشم می‌نامیم.

در دوره صفوی، گیلان یکی از مراکز اصلی تولید ابریشم بود و محصولش به بازارهای عثمانی، روسیه، هند و اروپا صادر می‌شد. شاه‌عباس اول که به ارزش اقتصادی ابریشم به‌خوبی واقف بود، کوشید تولید و صادرات آن را زیر نظارت دولت درآورد، چراکه ابریشم یکی از مهم‌ترین منابع درآمد ارزی کشور به‌شمار می‌رفت.

اما در همان روزگار، نظم تجارت جهانی در حال دگرگونی بود. گسترش دریانوردی اروپایی و رونق مسیرهای اقیانوس هند، اهمیت راه‌های زمینی جاده ابریشم را کاست: کالاها اکنون می‌توانستند از راه دریا میان هند، خلیج فارس و اروپا جابه‌جا شوند، بی‌آنکه گذر از خاک ایران ضرورتی گریزناپذیر باشد. ایران نیز برای همراهی با این تحول، رو به خلیج فارس آورد و بندرعباس -و اصفهان در مسیر آن- اهمیتی تازه یافتند. افول جاده ابریشم به‌معنای توقف تجارت ایران نبود؛ صرفا جهت آن را دگرگون کرد.

ابریشم بار دیگر در قرن نوزدهم رونق گرفت، اما بیماری پبرین در دهه ۱۸۶۰ ضربه‌ای سنگین بر پیکر این صنعت فرود آورد. حتی پس از بهبودی نسبی، رقابت تولیدکنندگان خارجی -به‌ویژه ورود ژاپن به بازار جهانی- مانع از بازگشت ابریشم به جایگاه پیشین شد. ایران رفته‌رفته به سمت کالاهای دیگر چرخید: فرش، پنبه، تنباکو و مهم‌تر از همه تریاک در واپسین سال‌های قاجار اهمیتی روزافزون در صادرات یافتند. پیش از ورود ایران به صادرات نفت در دوره پهلوی، تریاک عمده‌ترین کالای صادراتی کشور بود؛ از آن پس تاکنون، نفت مهم‌ترین چیزی است که ایران به جهان عرضه می‌کند و از محل آن، کالای مورد نیازش را وارد می‌کند.

می‌توان گفت ایران بارها با ازدست‌رفتن یا تغییر مسیرهای تجاری‌اش روبه‌رو شده و در بیشتر موارد کوشیده مسیر یا کالای جایگزینی بیابد؛ اما این جایگزینی هرگز بی‌هزینه نبوده است. راه‌های زمینی جای خود را به تجارت دریایی دادند؛ ابریشم افول کرد و تریاک جای آن را گرفت و سرانجام نفت ستون اصلی صادرات و درآمد ارزی کشور شد. هر مسیر تازه، الزاما همان مزیت اقتصادی مسیر پیشین را با خود نیاورد؛ گاه، در دل خود، وابستگی تازه‌ای یا دردسری جدید پدید آورد.

تفاوت شرایط امروز با گذشته نیز درست همین‌جاست. در روزگاران کهن، مسئله عمدتا بسته‌شدن یک راه یا جابه‌جایی یک مسیر تجاری بود. اما در اقتصاد مدرن، تجارت به شبکه‌ای درهم‌تنیده از بانک، ارز، بیمه، کشتیرانی، فناوری و بازارهای جهانی وابسته است. از این رو، یافتن مسیری جایگزین امروز دیگر صرفا یافتن جاده یا بندری تازه نیست؛ یافتن شیوه‌ای برای زیستن بیرون از بدنه معاصر جهان است؛ کاری که اگر ناممکن نباشد، دشواری‌اش کم نیست. از همین رو است که نباید خطر کاهش یا قطع پیوند پروازی ایران با جهان را دست‌کم گرفت. این طنابی که این روزها گرد گلوی ما تنیده می‌شود، آرام‌آرام دارد ما را خفه می‌کند.

امید به تغییر

بازآفرینی قدرت اثرگذاری جمعی

قادر باستانی‌تبریزی

هر جامعه‌ای برای ترمیم و نوزایی، باید اول باور داشته باشد می‌تواند بر سرنوشت خود اثر بگذارد. اینکه نقد می‌تواند تصمیمی را اصلاح کند، هشدار می‌تواند مسیر خطایی را متوقف کند و کنش می‌تواند به نتیجه برسد. وقتی هشدارها مدام بی‌پاسخ می‌ماند و تلاش‌ها به نتیجه نمی‌رسد، این باور به‌تدریج فرسوده می‌شود و مردم به‌ویژه نخبگان ناامید می‌شوند و رابطه جامعه با آینده تغییر می‌کند. انسان ابتدا می‌پرسد «چه می‌توان کرد؟»، اما وقتی بارها هشدار می‌دهد، حرف می‌زند و نتیجه‌ای نمی‌بیند، سؤال به‌تدریج تغییر می‌کند: «چه اتفاقی خواهد افتاد؟». از اینجا، آینده دیگر به رویدادی تبدیل می‌شود که باید منتظر وقوعش ماند. انسان به‌جای آنکه خود را در ساختن آینده کشورش مؤثر بداند، لابد چشم به اتفاقی مبهم می‌دوزد که قرار است شرایط را عوض کند. اینجاست که بی‌اثری از یک احساس فردی فراتر می‌رود و به یک وضعیت اجتماعی تبدیل می‌شود و انتظار، آرام‌آرام جای کنش را می‌گیرد. برای مثال، ممکن است تغییر یا عدم تغییر مدیر رسانه ملی، به‌خودی‌خود مهم یا تعیین‌کننده نباشد، اما معنای اجتماعی آن می‌تواند فراتر از خود آن تصمیم باشد. وقتی کارشناسان و دلسوزان کشور بارها درباره یک وضعیت هشدار می‌دهند و دست‌آخر هیچ نشانه‌ای از توجه به این نقدها دیده نشود، این تصور شکل می‌گیرد که اساسا صدای کارشناسی شنیده نمی‌شود. در چنین شرایطی، حتی یک تصمیم مدیریتی معمولی هم می‌تواند به نشانه‌ای از بی‌اثربودن تغییر شود. آینده، در نگاه انسان کنشگر، قلمرو امکان است، جایی که می‌توان بر مسیر آن اثر گذاشت. اما وقتی احساس بی‌اثری گسترش پیدا کند، آینده آرام‌آرام از قلمرو «کنش» به قلمرو «انتظار» منتقل می‌شود. جامعه به‌جای آنکه بپرسد «چه باید کرد؟»، بیشتر منتظر می‌ماند ببیند چه اتفاقی خواهد افتاد. نگاه‌ها به بیرون دوخته می‌شود؛ به یک حادثه، نتیجه انتخاباتی در کشوری دیگر یا اتفاقی پیش‌بینی‌ناپذیر که شاید معادلات را به هم بزند. در این وضعیت، آینده چیزی است که باید رسیدنش را انتظار کشید. همچنین جهان امروز به‌هم‌پیوسته است و قدرت‌های بزرگ براساس منافع خود بر سرنوشت دیگر کشورها اثر می‌گذارند و نمی‌توان نقش عوامل خارجی را نادیده گرفت. اما مسئله این است که نقش بیرون آن‌قدر پررنگ شود که توان و مسئولیت خودمان در ساختن آینده به حاشیه برود. وقتی برای هر اتفاقی چشم به بیرون داشته باشیم، به‌تدریج فراموش می‌کنیم که بخشی از آینده، به تصمیم‌ها و عملکرد خود ما بستگی دارد. اما چرا چنین احساسی شکل می‌گیرد؟ بخشی از پاسخ را باید در خود ساختار تصمیم‌گیری جست‌وجو کرد. سیستم حکمرانی، هر اندازه هم که در سخن از تغییر و بهبود اوضاع استقبال کند، لزوما به تغییرات جدی و پرهزینه تمایل ندارد. تغییر واقعی، سیاست‌ها را عوض می‌کند. منافع، روابط، امتیازات و موقعیت‌های تثبیت‌شده را جابه‌جا می‌کند. وضع موجود، حتی اگر برای بخش بزرگی از جامعه رضایت‌بخش نباشد، معمولا ذی‌نفعانی دارد که از ادامه آن سود می‌برند. این ذی‌نفعان الزاما یک گروه منسجم و سازمان‌یافته نیستند. گاهی مجموعه‌ای از منافع کوچک و بزرگ‌اند که در یک نقطه مشترک به هم می‌رسند که چیزی تغییر نکند. هر اصلاح جدی، ممکن است بخشی از این منافع را به خطر بیندازد. بنابراین طبیعی است که در برابر تغییر، مقاومت آشکار یا پنهان شکل بگیرد. اما مقاومت در برابر تغییر و اصلاح همیشه با «نه»گفتن مستقیم اتفاق نمی‌افتد. یکی از روش‌ها، تولید راه‌حل‌هایی است که ظاهر تغییر دارند، اما مسئله اصلی را دست‌نخورده باقی می‌گذارند. اینجاست که راه‌حل‌های سراب‌گونه و توهمی اهمیت پیدا می‌کند. راه‌حل توهمی ممکن است کاملا منطقی، کارشناسی و حتی جذاب به نظر برسد، اما مسئله اصلی را دور بزند. به‌جای اصلاح علت، به نشانه‌های مسئله می‌پردازد. به‌جای تغییر قاعده بازی، چند دستورالعمل جدید تولید می‌کند. به‌جای اصلاح سازوکار، شعار می‌دهد. به‌جای حل مسئله، مسئله را مدیریت می‌کند. خطر چنین راه‌حل‌هایی این است که به سیستم احساس می‌دهد در حال تغییر است، در حالی که تغییر واقعی احساس نمی‌شود. در نتیجه، هم منتقدان خسته می‌شوند و هم ساختار موجود آرام می‌گیرد. منتقد می‌گوید «دیدید باز هم نتیجه نداشت» و سیستم می‌گوید «دیدید برای این مسئله هم راه‌حل ارائه شد». در این میان، مسئله اصلی به حیات خود ادامه می‌دهد. این چرخه اگر طولانی شود، آثار اجتماعی عمیقی دارد. کارشناسی که بارها هشدار داده و نتیجه‌ای ندیده، ممکن است دیگر هشدار ندهد. روزنامه‌نگاری که احساس کرده نقد او تغییری ایجاد نمی‌کند، ممکن است از پیگیری دست بکشد. اقتصاددان یا جامعه‌شناسی که بارها پیشنهاد داده و نادیده گرفته شده، ممکن است سکوت را انتخاب کند. شهروندی که تجربه کرده مشارکت او بی‌اثر است، ممکن است از مشارکت سیاسی فاصله بگیرد. در این نقطه، سرمایه‌ای به نام «اعتماد به امکان اصلاح» در حال فرسایش است. جامعه بیش از هر چیز به تجربه‌های کوچک اما واقعی اثرگذاری نیاز دارد. باید دوباره بتواند ببیند گفت‌وگو نتیجه دارد و نقد می‌تواند سیاستی را اصلاح کند. مسئله امروز بازگرداندن احساس امکان تغییر به جامعه است. این کار با تغییرات واقعی ممکن است.

شبکه‌خوانی

ماجرای تکذیب بازگشت مرتضوی چه بود؟

روز گذشته درحالی‌که دلار در حال افزایش قیمت بود و ارزش پولمان هر لحظه کاهش می‌یافت، یک خبر و سپس تکذیب آن باعث شگفتی و حواشی فراوان شد. مطرح شد که بیژن مرتضوی که به‌تازگی اثری درباره کودکان میناب خوانده، به ایران بازگشته است. این خبر را بهمن بابازاده منتشر کرده و نوشته بود این خواننده در اوایل هفته به ایران وارد شده و در نیاوران سکنا گزیده است. در کمتر از یک ساعت، این خبر در تمام گروه‌های اینترنتی مورد توجه قرار گرفت. همه سایت‌های خبری بدون اینکه صحت آن را بررسی کنند، منتشرش کردند. اما ایسنا تا تأیید ضمنی خبر را به دست نیاورد، درباره آن چیزی منتشر نکرد. در گزارش ایسنا آمده بود: «در پیگیری‌ها و تماس‌ها این موضوع به طور ضمنی تأیید شد اما مسئولان مرتبط به طور رسمی این خبر را اعلام نکردند». دو ساعت بعد از خبر اولیه، ابتدا همسر و سپس خود این خواننده، این خبر را تکذیب کردند. هر دو هم بر این نکته تأکید کردند که اگر بیژن مرتضوی در ایران حضور داشت، حتما عکسی از او در فرودگاه یا هواپیما منتشر می‌شد.

تکذیبیه‌ها

تکذیب ایسنا در ابتدا با واسطه بود. با پیگیری ایسنا، یکی از هنرمندان ساکن ایران به نقل از همسر او، این موضوع را تکذیب کرد. نرگس (نیلا فرخی) که از مجریان شبکه من‌وتو بود، به انتخاب هم گفت: «بازگشت به ایران باعث افتخار و آرزوی دیرینه بیژن مرتضوی است. او اگر برگردد با استقبال گسترده برمی‌گردد و حتما عکس‌هایش هم منتشر می‌شود». بیژن مرتضوی هم در حالی که از خود در یکی از خیابان‌های خارج از کشور فیلم می‌گرفت، تأکید کرد در ایران نیست و اگر بود حتما فیلم یا عکسی از حضور او منتشر می‌شد. مرتضوی البته تأکید کرد آرزوی بازگشت به ایران را دارد.

ماجرای بازگشت از کجا شروع شد

نیلا فرخی چندی پیش در یک برنامه گفت‌وگومحور از آرزوی بیژن مرتضوی برای بازگشت خبر داده بود اما گفته بود از کجا معلوم شبیه حبیب نشود و گفت مرتضوی حاضر نیست رفتاری همچون قیصر داشته باشد. قیصر خواننده دیگری است که مدتی است به کشور برگشته است. این سخنان با واکنش منفی این خواننده روبه‌رو شد که گفت: «من پرچم کشورم را در خیابان تکان دادم». پس از گفت‌وگوی همسرش، بیژن مرتضوی متنی منتشر کرد که از آن استنباط می‌شد قصد بازگشت به ایران را در شرایط کنونی ندارد، اما دو روز پیش اثری از او درباره کودکان شهید میناب منتشر شد که احتمال بازگشت او به کشور را قوت می‌بخشید. حالا او به طور قطعی تکذیب کرده که به ایران بازنگشته است. اما در متنی که سایت بیلبورد پس از تکذیب خبر منتشر کرد، از رفت‌وآمد دوماهه این خواننده به ایران خبر داده شد. در همان لحظه اول هم حدس زده می‌شد که حضور بیژن مرتضوی می‌تواند از همان حضورهای گهگاه باشد که برخی هنرمندان برای رسیدگی به اموال و دارایی‌های خود دارند.

چه کسی خبر بازگشت را تأیید کرد

بیژن مرتضوی، نوازنده مطرح ویولن و خواننده ایرانی، متولد ۱۳۳۶ است که از سه‌سالگی نواختن ویولن را آغاز کرد و نزد استادانی چون پرویز یاحقی، علی تجویدی و حبیب‌الله بدیعی آموزش دید. او برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس آمریکا رفت و تازه‌ترین حضور او هم نواختن موسیقی در افتتاحیه جام جهانی در آمریکا بود. نکته‌ای درباره تکذیب خبر حضور مرتضوی مهم است که به آن می‌پردازیم: یکی از معتبرترین رسانه‌های خبری داخلی در گفت‌وگویی تأیید این خبر را دریافت کرده است. هرچند این خبر برخلاف اخبار مشابه با فیلم و عکسی همراه نبوده، به نظر می‌رسد فردی که این تأییدیه را داده است، درصدد بوده تا اختلالی در زمینه اطلاع‌رسانی به وجود آورد و دیگر نباید مورد استناد قرار گیرد.

گزارش‌خوانی

پیرمردی با کوله‌پشتی قرمز

گلیتا حسین‌پوراصفهانی در ایلنا گزارشی درباره مردانی که برای کار به تهران آمده‌اند منتشر کرده است. مردانی که از روستاهای مرزی و شهرهای کوچک به پایتخت آمده‌اند تا شاید بتوانند زندگی بهتری برای خانواده خود فراهم کنند. در ورودی یکی از مناطق کم‌برخوردار جنوب تهران، شش پیرمرد کارگر روی زمین خاکی نشسته‌اند. در میان این شش پیرمرد، مردی حدودا ۶۰ساله با چهره‌ای شکسته‌تر از سن واقعی، جلب توجه می‌کند؛ بیشتر دندان‌های جلوی دهانش ریخته و آثار سال‌ها کار یدی روی دست‌هایش پیداست. او شش ماه پیش برای چندمین بار در عمر کاری خود، از یکی از روستاهای مرزی، به امید پیداکردن لقمه‌ای نان به پایتخت آمده اما در این مدت نه کار ثابتی یافته و نه سرپناهی دست‌وپا کرده است. روزها خیابان‌های شهر را متر می‌کند تا شاید کارِ کارگری پیدا شود و شب‌ها به ترمینال جنوب پناه می‌برد. زیپ کوله‌پشتی قرمز و چرک‌مرده‌اش را که باز می‌کند، تمام دارایی زندگی‌اش نمایان می‌شود؛ کیسه‌ای نان خشک که تنها اندوخته و خوراک اوست. خانواده‌اش تصور می‌کنند او در تهران مشغول کار است و شرم ناشی از دستِ خالی، آن‌قدر سنگین است که مانع ارتباط او با خانواده‌اش شده است. مرد ۶۰ساله می‌گوید: «آن‌قدر شرمنده‌ام که حتی رویم نمی‌شود زنگ بزنم و حال زن و بچه‌هایم را بپرسم. تمام دارایی و زندگی من همین کوله‌پشتی قرمز است و تنها خوراکم همین تکه نان. نه بیمه‌ای دارم، نه بازنشستگی و نه هیچ حمایتی». مرد دیگری که بین ۵۰ تا ۶۰ سال دارد، رشته کلام را به دست می‌گیرد. لباس‌های مندرسش نشان می‌دهد که مدت‌هاست توان خرید پوشاک نداشته است. خودش می‌گوید دو سال است نتوانسته حتی یک جفت کفش یا شلوار بخرد؛ او به خرید لباس نو حتی نمی‌تواند فکر کند. فشار معیشتی در روایت او پیش از هر چیز در سفره دیده می‌شود. گوشت و مرغ مدت‌هاست جایی در غذای او ندارند و حالا حتی خرید شیر نیز برای او به کالایی لوکس و دست‌نیافتنی تبدیل شده است. او از افزایش قیمت شیر از ۳۰ هزار تومان به ۱۳۰ هزار تومان می‌گوید. او از مناطق محروم مرزی آمده، با رویکردی انتقادی از تلخی سرنوشت مردانی می‌گوید که در روزهای سختی، از آنها به عنوان نیروهای حاضر در خط مقدم یاد می‌شد، اما در اقتصادِ مبتنی بر سوداگریِ امروز، سهمشان از زندگی به بیکاری و بی‌خانمانی رسیده است. پشت این زندگی‌ها، مجموعه‌ای از عوامل به‌هم‌پیوسته قرار دارد؛ از توسعه نامتوازن و تمرکز فرصت‌های شغلی و امکانات در پایتخت تا محرومیت مناطق کم‌برخوردار و گسترش اشتغال بی‌ثبات و روزمزدی. در چنین شرایطی، نبود بیمه و حقوق بازنشستگی، به معنای ازدست‌رفتن حداقل امنیت اقتصادی کارگر در سال‌های سالمندی است. در لایه‌های پایین بازار کار شهری، مهاجرانی حضور دارند که برای فرار از ناامنی و محدودیت‌های زندگی در افغانستان، مرزها را پشت سر گذاشته‌اند و حالا در مقصد با شکل دیگری از ناامنی مواجه‌اند؛ فقر، تورم و کار بدون پشتوانه قانونی. روایت این زنان، در یک عصر معمولی و در گوشه‌ای از فضای سبز یکی از محله‌های کارگرنشین در حاشیه شهر بزرگ تهران شکل گرفت؛ جایی که بیش از ۱۲ زن به‌همراه تعدادی از دخترانشان دور هم جمع شده بودند تا ساعتی را در کنار هم بگذرانند.

www.sharghdaily.ir

آگهی مزایده عمومی فروش ملک (نوبت سوم)
واقع در فرمانیه تهران
دانشگاه تربیت مدرس

دانشگاه تربیت مدرس در نظر دارد بر اساس مصوبهٔ مورخ ۱۴۰۱/۰۲/۲۹ هیأت امناء و مجوز مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۰۲ هیأت وزیران و به استناد آیین‌نامه مالی و معاملاتی خود، ملکی با مشخصات ذیل را از طریق مزایدهٔ عمومی با شماره فراخوان ۲۰۰۵۰۰۰۰۱۵۰۰۰۰۰۳ از طریق سامانه ستاد به فروش برساند. اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط می‌توانند با مراجعه به سامانه ستاد ایران و طبق زمانبندی مندرج در آن، نسبت به دریافت اسناد مزایده و ارائه پیشنهاد قیمت خود اقدام نمایند. علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۸۲۸۸۳۲۶۵ و یا ۸۲۸۸۴۱۴۳ تماس حاصل نمایند.

مشخصات ملک: تهران، خیابان فرمانیه، خیابان شهید لواسانی، خیابان شهید سعیدی، پلاک ۱۶ به مساحت ۶۲۴ مترمربع و دارای عرصهٔ اوقافی به مساحت ۹۲۰ مترمربع.

تضمین شرکت در مزایده:
ضمانت‌نامه بانکی یا چک تضمین‌شده بانکی به مبلغ ۱۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ریال

قیمت پایه: مبلغ ۷.۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال

شناسه آگهی ۲۲۸۶۳۹۶ م الف ۲۱۰۸